



۲۰ سال پسی از جنگ • ۱۳

## از بنای پارسیسم راهی به دموکراسی نیست

نظامیان، سیاست و گذار به دموکراسی در گفتگو با  
دکتر مهرزاد بروجرودی

علی ملیحی



مخومر نظامیان در سیاست و نقش آنها در عرصه سیاسی یک کشور موضوع گفتگوی ما با دکتر مهرزاد بروجرودی استاد دانشگاه سراسر اکبروز آبرنگ است. دکتر بروجرودی علاوه بر اینکه مخومر نظامیان در راس نظام سیاسی راه فرور دموکراسی و آزادی می داند توفیق توهمه گرایی به کمک یک معتقد مصلح را نیز رد کرده و بر استیلا بودن برخی تجربه های تاریخی در این خصوص تاکید می کند.

▲▲▲  
آقای دکتر بروجرودی چه زمینه های موجب نگاه مثبت شهروندان یک جامعه به مخومر نظامیان در قدرت است؟  
از لحاظ تئوریک معمولا مهم ترین زمینه اقبال به نظامیان مسئله هرسی» در جامعه است. یعنی هر گاه اقصای جامعه از جمله دشمن بگران باشند به نظامیان برای اداره کشور روی می آورند. مثلا در اسرائیل وقتی مبارزه میان فلسطینیان و اسرائیل شدت می گیرد، شهروندان اسرائیلی در انتخابات به کسانی که سابقه نظامی داشته اند تمایل می شوند. اما بخش عمده چنین شرایطی به ضعف عمیق عملکرد سیاستمداران و فساد رهبران سیاسی، هرج و مرج داخلی و همچنین شکست در جنگ با دشمنان خارجی باز می گردد. در منطقه خاورمیانه که نظامی ترین منطقه دنیا است و در آفریقا ما با کودتاهای متعدد ارتش و اقبال به نظامیان برای ساخت قدرت مواجه هستیم، شما می توانید لیست بلند آرزای این وضعیت را در کشورهای مختلف این مناطق همچون: ترکیه، عراق،

می رستند، یا توجه به نمونه های تاریخی چگونه است که بهما از دل یک جامعه که برای گذار به سوی دموکراسی و جامعه مدنی تلاش می کند، می تواند یک دیکتاتور نظامی خارج شود؟

کارل مارکس می گوید بنای پارسیسم زمانی تحقق می یابد که از یک سوس طبقه حاکم دیگر نمی تواند استیلائی خود را به وسیله ابزارهای قانون اساسی و نظام پارلمنتاری ادامه دهد و از سوی دیگر طبقات پایین هم قادر به چالناختن این توطئه خود نیستند. پس هر دو از ضعف رنج می برند در این زمینه افرادی می توانند به همان شکلی که لویی بناپارت بر سر کار آمد به قدرت برسند. بناپارتیسم در واقع نمونه افراطی استقلال دولت است اگر دولت اپوزی در دست طبقه حاکم تعریف شود. بناپارتیسم زمانی است که دولت از طبقات اجتماعی نیز استقلال می یابد. ما در تاریخ خودمان و همچنین در برخی کشورهای خاورمیانه نمونه های خوبی از این دواتهای بناپارتی داشته ایم. اما از بناپارتیسم به موکراسی راهی نیست.

مثلا چه نمونه هایی؟

نمونه رضاشاه این گونه است. علاوه بر وضعیت مشخصی که رضاشاه در آن بر سر کار آمد، او با اشرافیت قاجار، با روحانیون، بیروهای چپ و رهبران قیابل در می افتد. جمال عبدالناصر هم وقتی سر کار می آید با نیروهای اجتماعی بسیاری دست به گریبان می شود تا بتواند استیلائی خود را ادامه دهد. منطق بناپارتیسم، منطق افسطاح متغیر» است. یعنی تاکید بر این نکته که فردی نباید و کشور را نتاج دهد شما در آثار و آرای روشنفکران ایرانی در دوره رضاشاه مانند تقی باهام و اکظم زاده پراشهر می بینید که با توجه به آرایشی حاکم بر ایران آن روز، معتقدند ما به یک مصلح معتقد برای بازگرداندن امنیت و آرامش به جامعه نیاز داریم.

از دیدگاه شما مهمترین ایراد مخومر نظامیان در قدرت چیست یا به بیان دیگر چه ضروری در این وضعیت برای جامعه و شهروندان آن می توان تصور نمود؟

مسئله عمده ترین مشکل ما با این دست نظامیان علی الخصوص در منطقه خاورمیانه این است که به قدرت قدرت را به رهبران سیاسی منتخب مردم داده اند و عموما تصمیم گرفتند که سر جای خود باقی بمانند. البته ما نمونه هایی در سونان یا موریتانی داریم که این تیب حاکمان نظامی از آنکه قدرت پایین آمدند اما به طور کلی وضع به شکل دیگری بوده است و آنها به قول پاشیان برای واگذاری دولت به منتخبتین آرای عمومی وقتا کردند. شما توجه کنید که نظامیان یک بازنگر دموکراتیک در فضای سیاسی نیستند و اساسا حوزه دیگری به حوزه سیاسی می آیند و تمایلی بر استیلا اجتماعی خود را از حوزه دیگری می گیرند. آنها از یکسری امتیازاتی برخوردارند که دیگران از این امتیازات بهره مند. نظامیان یک دیسیپلین سیستماتیک در حوزه های قضاییمان و مکان دارند. نظام آموزش جمعی و مقوله جنگ ارتش را به یک ماشین قدرت تبدیل می کند و این موارد به همراه نظام سالموناتی موجود در ارتش، این امکان را فراهم می کند تا نظامیان به عنوان بازگرای غیر دموکراتیک در فضای سیاسی حاضر شوند. یک نمونه جالب حضور نظامیان در عرصه سیاسی در ترکیه، پاکستان یا نیجریه است. در این کشورها اگر چه به ظاهر صحنه جالب حضور نظامیان در عرصه سیاسی در پشت حکومت در دست افراد غیر نظامی است اما نظامیان در پشت صحنه حضور جدی دارند و در واقع تیغ تحولات سیاسی در دستان نظامیان است.

برخی معتقدند که در تعدادی از جوامع، مخومر یک فرد نظامی در راس قدرت سیاسی اگر چه ناقص دموکراسی بوده است اما با مدل توسعه گرای این فرد، نهایتا یا شکل گیری طبقه متوسط شهری در این جامعه، به مدد سیاست

پاکستان، الجزایر، سومان و مصر بینند. اصلی ترین مطلق در چنین تحولاتی آن است که نظامیان در پانگایا هستند و از مزیت تمرکز قوا برخوردارند و به عبارت روشن تر همانگونه که ملو می گفت «قدرت از دهانه نفیج بیرون می آید»، از سوی دیگر چون نظامیان عموما از اقتضای پایین یک جامعه هستند ارتش را به مثابه پلکان ترقی می بینند. بنابراین بسیاری از نظامیانی که خواهی بازیگری دارند از ارتش به عنوان یک سکوی پرش برای دستیابی به موقعتهای بالا استفاده می کنند.

بدین شکل و با توجه به اینکه مثالهای مسا معطوف به کشورهای شده یا ساختارهای موکراتیک در آنها وجود ندارد یا چنین ساختارهایی تعیفا است، چه ویژگیهایی در یک فرد نظامی باید وجود داشته باشد تا او بتواند خود را به عنوان یک لیدر سیاسی معرفی کند.

حکومتیهای نظامیان معمولا هر دمجور» هستند بنابراین فردی که امکان قدرت را در دست گرفته است و به عبارت دیگر فکر کودتا را فرموله کرده است معمولا یک تیغ کیش شخصیت حول و حوش او ایجاد می شود. «جمال عبدالناصر» در مصر یا «جری راولینگر» در غنا نمونه های مناسبی از این افراد محسوب می شوند. توجه کنید در اینجا بارهم مسئله ترس که در ابتدا مطرح کردیم نمایان است یعنی مردم تجلی خواسته های خودشان را در اراده مستحکم یک فرد نظامی می بینند. و حالا هر چه قدر این شخصیت کار پزانتیک تر باشد یا توانایی بهتری در عملی کردن خواسته های مردمی داشته باشد از اقبال بیشتری خواهد بود. می بینیم که نظامیان در شرایطی که از لحاظ فلسفه سیاسی دنیا پارسیسم» نامیده می شود نیز به قدرت

اگر این اتفاقات را در ظرف تاریخ خود قرار دهیم خیلی ممتاز خواهد بود. روی کار آمدن رضاشاه مانند بقیه حکومتهای بنایاری که بهشت را کردند یک چیز منطقی است باید شرایطی را که منجر به حضور رضاشاه در ایران شد در نظر گرفت. بنیید در یک دهه بعد از انقلاب مشروطه دوره هرج و مرج سیاسی چندبارگی مملکت، دخالت نیروهای بیگانه و رفت آمد کابینه‌ها است. بسیاری روشنفکران در این نسل به دنبال عنوان یک فرد قوی برای استبداد حاکم است و از همانگونه که تقید از یک طرف استبداد حاکم است و از سوی دیگر ملای از توسعه در پیش گرفته می‌شود. من حتی جلوتر هم می‌روم و معتقدم چه به پسندیم و چه نپسندیم، پیش‌پایش سیاسی نهادهای مانند دانشگاه و دولت جدید در ایران به دوره رضاشاه بازمی‌گردد.

به جز رضاشاه سایر نظامیان نیز در ایران به شکلی وارد قدرت سیاسی شده‌اند ما نمونه‌هایی مانند زاهدی، زرم‌آرا و یازدیکتر ازهای را داریم. حضور چنین افرادی را چگونه می‌بینیم؟

اگر بخواهیم یک نگاه نسلی به این دوره کنیم می‌بینیم که یک نسلی از افراد در آن دوران نظامی بوده‌اند مانند ابوالقاسم لاهوتی، فضل‌الله زاهدی، حسینی، زرم‌آرا علی زرم‌آرا و غلامرضا ازهای این نسل در ده سال بحرانی مشروطه به چشم خود اثراتی حاکم روی کار آمدن رضاشاه و بعد از آن، ثبات در حکومت وی را می‌بینید برای فردی مانند فضل‌الله زاهدی که ۱۰ سال کوچکتر از رضاشاه است و بنابراین مشاهده هرج و مرج ایران در دوره پیش از رضاشاه بوده است، مشاهده تاریخی ما را سیاسی ایران در دهه ۲۰ یادآور یک وضعیت تاریخی بوده است و بنابراین او توجه لازم برای شرکت در یک کودتا یا هدف بازگردانی ثبات داشته است. نکته در خود دیگری که در مورد این نسل از تشکیلات باید بدانیم این است که آنها اگرچه شهرستانی بوده‌اند و به اصطلاح احساس ناراضیاتی از اینکه نجنگان در تهران مملکت را چگونه اداره کردند در دیدگاه آنها مؤثر است. علاوه بر اینکه توضیحات اجتماعی بحثمان بپرامون نگاه این دست نظامیان به ارزش به عنوان سکوی مناسبی برای تحقق جاهطلبی‌ها را نباید فراموش کرد.

به عنوان آخرین سوال، می‌بینیم که امروز حتی نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا نیز بر سوابق نظامی خود تأکید می‌کنند مثلا جان کری، حضور و زخمی شدن خود را در جنگ ویتنام بارها مطرح کرد یا در انتخابات پیش رو جان مک کین خود را به عنوان یک کهنه سرباز معرفی می‌کنند. چنین تأکیدی بر سوابق نظامی چه میزان تأثیر بر افکار عمومی در آمریکا دارد و آیا شهروندان آمریکایی برای حفظ امنیت آمریکا که پس از ۱۱ سپتامبر به موردی کلیدی تبدیل شده است، بر این فاکتورهای نامزدهای تمرکز می‌کنند؟

نه حقیقتا عامل مهمی نیست، با همین مثال شما در ۴ سال قبل، جان کری افسر ارتش بود و پوش خدمت مهمی در ارتش نگرفته بود پس می‌بایست که پوش بازنده باشد. اما دیدید که این گونه نبود امروز هم جان مک کین بر کهنه سرباز بودن خود تأکید می‌کند و در سوی دیگر باراک اوباما سابقه نظامی خاصی ندارد اما اگر اوضاع به منوال فعلی پیش رود، جامعه دموکراتیک است که عوامل فراوانی بر رای شهروندان تأثیر می‌گذارد و در حال حاضر وضعیت اقتصادی مورد تأثیر گذاری است البته افکار نمی‌کند که اگر تا ماه نوامبر در اینجا اتفاق مشابه ۱۱ سپتامبر رخ دهد شهروندان به‌سوی یک چهره یا تجربه و مقتدر همچون مک کین حرکت کنند. کما اینکه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر شهروندان در برابر حفظ امنیت مخالفتی با سلب برخی آزادی‌ها نداشته‌اند. ●

به دموکراسی صورت نمی‌گیرد همین موضوع است. ما در خاورمیانه در جایی بوده‌ایم که شاهد جنگ و درگیری‌های فراوانی بلند می‌شود همواره مورد قبول واقع شده اما نتیجه آن دموکراسی یا حتی توسعه نبوده است البته این یک حکم جهانیست نیست مثلا تاووک در ترکیه نظامی بوده است اما خیلی زود لباس نظامی را تن در می‌آورد و ترکیه را دیگرگون می‌سازد. بحث من این است که استحکام حکومتی با توسعه ملل دموکراسی متفاوت است. غرب المثلثی است که می‌گوید نظامیان می‌توانند محافظ دموکراسی باشند اما خوشحال یک نهاد دموکراتیک نیستند و دموکرات عمل نمی‌کنند. بنابراین دفاع از نهاد ارتش به عنوان یکی از تأثیرگذارترین نهادها در حفظ امنیت، ثبات یا دموکراسی در یک کشور متفاوت از این است که ما بخوابیم در خصوصی میزان موفقیت حضور نظامیان در راس نظام سیاسی قضایات اخلاقی انجام دهیم. ما سیاستمداران بسیار موفق همچون ژنرال دوگل یا جرجیل را هم به عنوان نمونه داریم که نظامی بوده‌اند. آیا موفقیت آزادی چون جرجیل یا دوگل به عملکرد موفق آنها در جنگ دوم جهانی بازمی‌گردد؟

بخش زیادی از این مورد به موفقیت‌های خاص مملکتها بازمی‌گردد. جرجیل را هر لحاظ یک سیاستمدار درجه یک است. دوگل با تصمیم خارج ساختن فرانسه از مدار آمریکا به یک چهره محبوب می‌گردد اما از همین نیست به بگوئیم سیاستمداران چون در جنگ بوده‌اند این تبدیل به یک قدرت سیاسی و یا محبوبیت برای آنها شود در آمریکا ژنرال مک آرژور را داریم که بسیار مقبول است اما در حوزه سیاست زیاد با اقبال روبرو نمی‌شود. پس در خصوص ترجمان موفقیت نظامی در عرصه سیاسی باید دست به عصا راه برویم و به شرایط خاص می‌گردیم مثلا در آفریقا انواع و اقسام از دولتهای کودتا را داریم که پس از مدت کوتاهی کنار رفته‌اند و جای خود را به دولت دیگری از نوع خودشان را داده‌اند.

همانگونه که گفتید بسیاری از این دولتها در کشورهای آفریقایی بروز می‌یابند. چه آنها کوتاه‌مدت هستند اساسا چه زمانی دولتهای نظامی یا دولتهای کودتا به سوی زوال و سقوط می‌روند؟

چهار شرط برای سقوط حکومت‌های نظامی وجود دارد. شرط اول ناتوانی این حکومتها در پرداخت حقوق سربازان است که مثلا این نکته در آفریقا نمونه بارزی است اما در خاورمیانه و در دولتهای نفتی چنین موردی کم است. قطع شدن حمایت‌های بین‌المللی از حکومت‌های خودکامه نظامی مورد دیگری است. نکته سوم میزان تقابل حکومت نظامی با بسج عمومی است، هر قدر که بسج عمومی قوی‌تر است حکومت به عنوان نظامیان این ترس را بیشتر دارند. پادمان باشد که در انقلاب ایران شعار «برابر ارتش» چرا برادر کشی نمونه‌ای از همین مسئله بود تا بنده ارتش از یک سو به سوی دیگر سوق داده شوند در نظر بگیریم هر قدر قدرت نظامی در یک جامعه نهادهایتر شده باشد امکان عدم تمکین از فرمان مافوق بالا می‌رود. اگر این احساس در ارتش وجود داشته باشد که نظامیان با تغییر حکومت به زندگی عالی خوششان آمده می‌دهند و مجبور نیستند برابر خودکام‌هایستند امکان عدم ورود ارتش به یک تراغ داخلی بالا می‌رود. مثلا در انقلاب ایرانی ارتش به همین تصور ایزد طرفی می‌کند اما اگر ارتش نهادهای تشنه باشد نظامیان فکر می‌کنند که تا آخرین لحظه باید در برابر تغییرات بجنگند.

به بحث ایران بازگردیم، اشاره کردید که دولت رضاشاه به عنوان یک دولت بنایاری روی کار آمد، شاید بتوان رضاشاه را یکی از نمونه‌ها دانست که به‌رغم استبداد سیاسی تلاش‌هایی برای توسعه نیز انجام داده است.

توسعه اقتصادی حاکم نظامی، توسعه سیاسی نیز ایجاد شده است.

بحث دموکراسی و توسعه و نسبت آن با نظامیان دارای مخرج مشترکی است که من با آن مشکل دارم. بنیید من فکر می‌کنم که یک کمک ایندولوژیک به نظامی‌ها که در راس نظام سیاسی قرار می‌گیرند می‌شود و آن هم مسئله تفکر توسعه‌گر است. توسعه‌گرایی یکی از اصول لانفک در ملل‌های حکومتداری خصوصا در منطقه ما است. بنابراین به ملل توسعه‌گرایی، مسئله «authoritarian» یا به عبارتی وفاداری به حکومت و یک اصل عجیب و غریب می‌شود و ضمنا اجتناب کردن از اعتراض نیز با وفاداری به حکومت به عنوان لازم و ملزوم یکدیگر شناخته می‌شوند. این تفکر توسعه‌گر بر این مبنایست که دولت سگاتلر توسعه اقتصادی است و لذا افراد و نیروهای اجتماعی باید به حکومت اجازه دهند که گام‌های توسعه‌گرانه را بردارد. این تفکر توسعه‌گر است و در این مقام دست زد مشکلی ایجاد نخواهد شد. اما در درازمدت سیاسی دست زد مشکلی ایجاد نخواهد شد. اما در درازمدت تاخار از اندیشه‌های سیاسی از فکر توسعه اقتصادی می‌آید. به بیان دیگر یک سلب آزادی کوچکی از شما می‌شود اما این وضعیت در درازمدت به نفع شما خواهد بود. در اصل با این دیدگاه موفق نیستیم و فکر می‌کنم این تفکر در جوامع قبلی شکست خورده است. این مدل هم نقطه نظر جمعا جنانامر و هم نقطه نظر حزب بعث در سوریه و عراق بوده است. فراموش نکنیم که هدف اصلی این حکومتها دموکراتیزه کردن جامعه نیست بلکه هدف اصلی آنها ماندن در قدرت است بنابراین از چنین تفکری به عنوان خرابی برای تقض آزادی استفاده می‌شود این مدل توسعه‌گرانه لولویی تبدیل می‌شود تا افرادی که استبداد را تئوریزه می‌کنند و بر عنصر ترس دست می‌گذارند تأکید کنند که باید مدل را ادامه دهیم.

اما بعینا چنین دولتهای عملکرد قابل قبولی در حوزه اقتصادی داشته‌اند.

این ادعاها که حکومت‌های استبدادی و اتوریتهای عملکردشان در حوزه اقتصادی بهتر از دیگران است ادعای باطلی است و تا واقعیت نمی‌خوانند به تجربه آمریکایی لاین مانند ژرمان و آراژتین نگاه کنید و بنیید که شکوفایی اقتصادی نه در زمان حکومت‌های نظامی بلکه در بعد از آن شکل می‌گیرد.

نمونه‌های اروپایی جمهور اسپانیا اثرش و یا پرغال؟

در این نمونه‌ها هم وضع به همین شکل است، شما به میزان پیشرفت اقتصادی در این کشورها در قیاس با سایر کشورهای اروپایی توجه کنید شما جز مورد یونان را مثال نمی‌زنید؟ آیا در این کشور حکومت نظامیان شکوفایی اقتصادی به همراه داشته است؟ پس بستگی دارد که از چه زمانی به این مدل‌ها آمیز می‌دهید از سوی دیگر این وضعیت حتما به شرایط خاص کشورها نیز وابسته است مثلا در کمبری مانند کره جنوبی که زمانی حکومت نظامی داشته است، یا پیشرفت اقتصادی کره جنوبی به‌خاطر وجود نظامیان است یا به خاطر ملل اقتصادی که برای صادرات به دیگر کشورها در نظر داشته‌اند، انگار نمی‌کنیم که حکومت‌های نظامی در خیلی اوقات در به وجود آوردن ثبات و امنیت عمومی کمک کرده‌اند اما مسئله پیشرفت اقتصادی یک حکم جهانیست. در این حکومتها بوده است، شما توجه کنید که ادعای نظامیان چیست؟ آنها مدعی هستند که از مرزهای کشور پاسباری می‌کنند و در شرایط سختی که سیاستمداران قدرت تصمیم‌گیری خود را از دست می‌دهند به راحتی تصمیم خواهند گرفت و در این وضعیت اگر آزادی از بین رفت ایرانیان و این تفکر در واقع به پادشاه آشیل بحث ما میل می‌شود. یکی از دلایلی که در خاورمیانه گذار